

گفت اورمزد به سپتیمان زرتشت:  
 «من آفریدم جای را آرام بخش  
 جایی که مامن آسانی است.  
 مردم در آن زاینند و پرورند چون  
 نیکتر و آسانتر جای است که من  
 آفریدم.»

«وندیگاد، فصل اول»

## چند شهر اسطوره‌ای

حسن آلفونه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی

کلمه اسطوره برابر است با کلمه میت "Myth". این کلمه به طور دقیق برای تعیین اسطوره به کار نرفته و در آغاز "Mythos" به معنی قول و گفتار و در مقابل کلمه "Eryon" (عمل) قرار داشته است. میتولوژی "Mythology" یا شناخت اساطیر به معنای گسترده آن، هم تاریخ افسانه خدایان است و هم تعبیر و تفسیر این افسانه‌ها. اصل و ریشه اساطیر در ذهن ساده مردمان زمانهای بسیار دور ماقبل تاریخ قرار دارد و دسترسی به آن ممکن نیست، به همین لحاظ پژوهندگان درباره این کلمه و بار معنایی آن اتفاق نظر ندارند. کهنترین منبعی که راجع به اساطیر سخن گفته هُمَر است که آن را به معنای حکایت و

سرگذشت (راست یا دروغ) به کار برده است. در طی اعصار کسان زیادی راجع به اسطوره به بحث نشسته‌اند که در اینجا چند نمونه‌ای از سخنان ایشان را به دست می‌دهیم. ماکس مولر معتقد است کلمه «اسطوره» را نباید در ذهن و فکر مردمان جستجو کرد، بلکه برای پی بردن به آن باید تعبیر فکر آنان یعنی زبانشان را مورد بررسی قرار داد.

سیتره «اسطوره» را عبارت از داستانها و حوادثی می‌داند که پایه و اساس تاریخی ندارند و یا افسانه‌هایی هستند که از اتفاقات و حوادث واقعی سرچشمه گرفته ولی به منظور مذهبی جلوه دادن آنها، شکل ظاهرشان عوض شده، یا داستانهایی که هیچ واقعیت ندارند و زائیده خیال محض‌اند.

سورل «اسطوره» را ابراز شدیدترین تمایلات يك ملت و همچنین نوعی وسیله می‌داند برای ابراز میل يك ملت به انواع فعالیت‌هایی که اغلب می‌توانند روح قهرمانی را در آنان زنده یا ایجاد کرد، و یکی از عواملی است که تا دنیا وجود دارد، آنها خواهد داشت.

برخی نظرشان جنبه مردم‌شناسی دارد و منشاء کلمه «اسطوره» را تخیل آدمی می‌دانند و معتقدند چون فکر انسان بدوی بسیار محدود بوده اسطوره‌هایی را خلق کرده که همه غیر مادی و مجرد بوده‌اند.

عده‌ای از روانشناسان نیز ظهور «اسطوره» را به ذهن ساده و پاک انسان بدوی نسبت می‌دهند که چون در مقابل افکارشان موانع و سدهای تجربه و منطق وجود نداشته خود را تسلیم محض عمل مستقیم حواس کرده مشهودات حسی خود را حجت دانسته و آنها را چون حقایق مسلم پنداشته‌اند و این نیست مگر اینکه بپذیریم قوه تخیل مجالی به تعقل در آنان نمی‌داده است. برخی «اسطوره» را داستانهای خرافی یا نیمه خرافی درباره قوای طبیعی و خدایان می‌دانند که به صورت روایت از نسلهای متوالی به یکدیگر انتقال پیدا می‌کنند.

سرچ. فریزر صاحب کتاب معروف شاخه زرین معتقد است که همه «اسطوره‌ها» اصلاً مربوط به بارآوری و حاصلخیزی در طبیعت بوده‌اند. عده‌ای نیز «اساطیر» را داستانهای پهلوانی افراد بشر می‌دانند که با روایت‌های دینی ارتباط نزدیک دارند و در پاره‌ای ادیان تکرار شده‌اند.

براساس تعریف‌های فوق می‌توان گفت که داستانهای اساطیری به سه دسته تقسیم می‌شوند.

۱. «اسطوره»‌ها که نوعی منادی تخیلی مکاشفه علمی بوده، در آنها سه موضوع خدا، عالم و آخرت مورد بحث قرار می‌گیرند.

۲. «افسانه‌ها» و «قصه‌های پهلوانی» که از پشتوانه حوادث واقعی برخوردارند. این گونه افسانه‌ها در برگیرنده حوادثی است که در طی قرون اتفاق افتاده و در حقیقت در پشت سر خود نگاهی به تاریخ دارند و در آنها قهرمانان و اعمالشان به طرز نظرگیری مورد بحث هستند.

۳. «داستانهای عامیانه» که صرفاً برای سرگرم کردن مردم به وجود آمده‌اند و در برگیرنده باور داشتهای توده است که از نوع معیشت و زندگی آنها سرچشمه گرفته و فرهنگی است نانوشته که خاستگاه مردمی دارند.

طبق تقسیم‌بندی فوق به طور کلی اسطوره‌ها که گاه رنگ تاریخی به خود می‌گیرند و گاه به صورت شعرهای حماسی درمی‌آیند، دایره شمولشان گاه عقاید و مراسم مذهبی و گاه موضوعات تاریخی و قهرمانی است و گاه فقط جنبه سرگرمی دارند و به همین لحاظ همه ملتها در طول حیات خود افسانه‌هایی ساخته‌اند که کم و بیش مورد قبول و اعتقاد باطنی آنان نیز بوده است.

اسطوره را بهر صورت که بپذیریم لاجرم باید اقرار کنیم، در روزگاری که وسیله‌ای برای ثبت و ضبط وقایع در دست نبوده و جلوه توفیق‌هایی که در شئون مختلف حیات نصیب بشر می‌شد، می‌بایستی سینه‌به‌سینه نقل شود تا امروز به صورت افسانه‌هایی بر ما نجلی کند.

طبق آنچه گفته آمد بسیارند حکایتها و افسانه‌هایی که از زمانهای بسیار دور در گوش ما آوا می‌دهند، و اگر ریشه‌یابی شوند به احتمال قریب به یقین از وقایعی سخن می‌گویند که روزگاری اتفاق افتاده‌اند و بسیارند افسانه‌هایی که در سینه‌ها ضبط شده سخن از کائنات می‌گویند.

به طور کلی اسطوره‌ها، پایه‌ای مذهبی دارند و در آنها از خدایان سخن به میان می‌آید که همه نشان دهنده قدرتهای آسمانی هستند و به طور روزمره و در تمام لحظات در نزد انسان حضور داشته، حاکم بر اعمال و رفتار آنان و نیز سازنده سرنوشت ایشان بوده‌اند و انسان نیز از مقربین درگاه به شمار می‌آمده است.

آنگاه که انسان از مقربین بود و هنوز هبوط او بر روی زمین اتفاق نیفتاده بود، تمام آنچه را که بعداً خود در روی زمین ساخت الگوش را قبلاً در نزد خدا دیده بود و با آنها آشنائی کامل داشته است و سپس چون بر روی زمین قرار گرفت آنچه را که آن روز به صورت الگویی آسمانی دیده بود در روی زمین ساخت. در اینجا دیگر زمان مفهوم واقعی خود را از دست می‌دهد و انسان دقیقاً در اعمال، رفتار و کردارش در ارتباط نزدیک با خدا قرار می‌گیرد و ذهن او برای هستی، واقعیت و سرنوشت منشایی می‌یابد که همانا خداست. و به همین جهت است که الگوهای آسمانی برای او معنا پیدا می‌کنند و انسان را به ساخت و ساز وامی‌دارند. چنانکه الیاده می‌نویسد: «مکانها در روی زمین بر اساس الگوهای آسمانی پدید آمده است. مثلاً پیش از آنکه شهر اورشلیم بر روی زمین به دست مردمان بنا شود، خداوند، اورشلیم را ساخته بوده و اشاره‌ای که مثلاً در روایت سریانی کتاب «مکاشفه باروخ» آمده مربوط به آن اورشلیم است. از دیدگاه پیشینیان نیز بیش از هر چیز، معبد که مثال اماکن مقدسه است، همواره دارای نمونه مینوی انگاشته شده یهوه در طورسینا «صورت» هیكلی را که می‌بایست حضرت موسی بنا کند بدو نشان می‌دهد. «موافق هر آنچه به تو نشان می‌دهم از نمونه مسکن و نمونه اسبابش همچنین بسازید.»

چنین است در اساطیر ایرانی که سیاوش «گنگ دژ» را با دست خویش و نیروی هر مزد و امشاسپندان بر سر دیوان بنا کرد و تا زمانی که کیخسرو قدم به عرصه زمین می‌گذارد، این شهر متحرك بوده است. کیخسرو به گنگ می‌گوید که هر دو تن خواهر و برادرند، چرا که گنگ را سیاوش با دست خود ساخته و کیخسرو را از تخمه خویش. آنگاه کیخسرو از گنگ می‌خواهد که با او به زمین برود و گنگ نیز چنین می‌کند.

حال اساطیر را بهر صورت که در نظر بگیریم، چه به معنای اینکه هر چیز فاقد الگوی مثالی است «بی‌معنی» است یعنی «واقعیت» ندارد و چه بدان معنا که آن را دربرگیرنده تخیل و اوهام که به دنبال آن «ادبیات رویایی» هستی می‌یابند. در ذهن ایرانیان بارور بوده و نقش مهم آنها را در دین، فلسفه و تاریخ نمی‌توان نادیده گرفت. از جمله نقش جمشید و ضحاک را بدان صورت که در اوستا توصیف شده است.

در یشت پنجم می‌خوانیم:

«این کامیابی را به من ده

ای نیک  
ای تواناترین  
ای اردیسور ناهید  
که من بر اژدی هاك سه پوزه  
سه کله  
شش چشم  
هزار چستی و چالاکی  
دارنده  
پیروز گردم.»

اساساً اسطوره‌ها بیشتر در جوامعی رشد کرده‌اند که مذاهب چند خدایی در آنها رایج بوده است، مانند هند، یونان، ایران و... اما باید توجه داشت که شرایط خاص منطقه همیشه بر اسطوره‌ها حاکم بوده است.

در افسانه‌هایی که هنوز مادران برای فرزندانشان بازگو می‌کنند شرایط اقلیمی حاکم بر افسانه‌ها که خود گونه‌ای از اساطیرند دیده می‌شود. چنانکه در سرزمینهایی که نزدیک دریاها و رودخانه‌ها هستند، غالباً پریان همچون ماهیهای سیمین تن از میان امواج نیلگون آنها بیرون می‌آیند و به کمک انسان‌ها می‌شتابند و در هر صورت، در اینجا آنچه بیشتر توجه ماست «اسطوره‌ای ایرانی» است که شامل سرگذشت قوم ایرانی از آغاز پیدایش آدمی تا پایان جهان می‌شود و دربرگیرنده اساطیر مهری، زرتشتی و مانوی است.

لازم به تذکر است که ایرانیان پس از هندوان قدیمترین قوم آریایی‌اند که از ایشان آثار حماسی بر جای مانده است و اگر چنانچه به حماسه‌های ملی ایرانی نگاهی بیندازیم، آنها را آمیزه‌ای از اسطوره و تاریخ می‌بینیم، انبوهی از داستانهای پهلوانی که دارای پیشینه‌ای اساطیری‌اند و تعیین مرز بین این دو (حماسه و اسطوره) در ایران کاری بس دشوار است، چرا که اسطوره‌ها در سیر تکوینی چند هزار ساله خود تغییر پذیرفته‌اند و اندک‌اندک از جلوه‌های شگفت و خدایانه آنها کاسته شده و پرداختی حماسی بر آنها مستولی گشته است، که در مقام مقایسه با برداشت اساطیری تا اندازه زیادی بر بنای موازین عقلانی و تجربی استوار گشته‌اند.

در هر صورت در اساطیر ایرانی هرمزد خدای آسمانها و نفس خوبی و پاکی و اهریمن مظهر زشتی، پلیدی و ناپاکی است، که این هر دو از زمان بی‌زمانی و آغاز با یکدیگر در ستیز بوده‌اند و در این راه هرمزد الهه‌هایی را در اختیار دارد تا با یآوری آنان جهان را از

پلشتی بزدايد و اهریمن نیز با کمک دیوان گوناگون همیشه در تلاش است تا بر هرمزد فاتق آمده نیکی را از میان برداشته، پلیدی و زشتی را جایگزین آن کند. در این رابطه آنچه در جهان موجود است از تأیید و پشتیبانی هرمزد و یا اهریمن برخوردار است. رودها، دریاها، گیاهان، چهارپایان هر يك دارای وجودی نمادین هستند و مقدس شمرده می شوند. اما حیوانات موزی نشانه‌ای هستند از بدی و در خدمت اهریمن به سر می برند. در کتاب بندهش در افسانه آفرینش ما تلاش و ستیز هرمزد و اهریمن را می بینیم که یکی سعی بر آن دارد که از قدرت سازندگی خود استفاده کند و دیگری تمام کوشش خود را به کار می برد تا بر ضد او برخاسته دست به ویرانی آزرده هر چیز خوب را از بین ببرد. این ستیز از آنجا آغاز می شود که هرمزد «وُهْمَن» یعنی اندیشه نیک را می آفریند و بلافاصله اهریمن «اَكَمَن» یعنی اندیشه بد را خلق می کند. هنگامی که هرمزد دست به آفرینش اجرام سماوی و خلق ثوابت می زند، اهریمن سیارات را خلق می کند تا با برخورد آنها به ثوابت نظم ثوابت را مختل سازد. هنگامی که هرمزد ماه و خورشید را می آفریند، اهریمن با گروه دیوان خود چون مگسهای پروازکنان به طرف این گویهای نورانی پرواز می کنند تا آنها را از نورافشانی بازدارند، اما در این راه فرشتگان آفریده شده به دست هرمزد با آنان به مقابله برخاسته پس از نه شب و نه روز ستیز بالاخره اهریمن و یارانش را منهدم کرده به دیار ظلمت و تاریکی عقب می رانند. افسانه خلقت همچنان ادامه می یابد و به ترتیب هرمزد آنها را می آفریند، گیاهان، حیوانات و مردمان را می آفریند که در مقابل هر آفرینش او، اهریمن بی کار ننشسته برضد آنها چیزهای خطرناک و خطر افزا را به وجود می آورد ولیکن به هر صورت که هست هرمزد نظم را در جهان برقرار می سازد و برای به وجود آوردن این نظم لاجرم شهرها (کشورها) را خلق می کند و خود در این باره می گوید:

«من آفریدم جای را آرامش بخش  
جایی که مأمن آسمانی است.»

همچنان که در فصل اول «وندیداد» می بینیم، هرمزد بهترین جایها را فراز می آفریند در آنها بستر نهرها را می گسترد، گیاهان را می رویاند، حیوانات را به وجود می آورد تا انسان از تمامی این نعمتها بهره گرفته جز به «پندار نیک» نیندیشد، جز به «گفتار نیک» سخن نگوید و جز به «کردار نیک» کاری انجام نهد، که مرتبه انسان والا جز این نیست. گرچه در مقابل هرمزد همزمان اهریمن تلاش می کند تا آنچه را که به نیکی آفریده شده بود با بدی و آزار و پلیدی به سوی نیستی برد اما آنچه مسلم است و نمی توان آن را نادیده گرفت مسئله خیر و شر است که همه گاه با هم در ستیزاند ولیکن روزی خواهد آمد که بالاخره خیر و نیکی، بر

شر (بدی) فائق خواهد آمد... به امید آن روز شهرهایی را که هر مزه به عنوان انجام کار نیک آفریده و ستمهایی را که اهریمن (گنامینو)ی پرمرگ بر آنها روا داشته است در زیر به صورت نقل از مفهوم نام می‌بریم؛ با توجه به اینکه در اینجا «شهر» مفهوم «کشور» را داراست.

- نخستین و دومین جای چنین است، که نخست جریان کار به آنجا آفریده شد و دوم از آنجا تا آسمان و زمین را به یگانگی بیافریدم. ایدون که یکی جای آن است که مردم بر آن نمانند و روستا آن جای است که مردم بر آن بمانند و آنجاست که رود هیرمند در آن در حرکت است.

- ای سپیتمان زرتشت، اگر من جای آرامش دهنده و راحتی نیافریده بودم همه جهان مادی به ایرانویج مهاجرت می‌کردند، و اگر در این مهاجرت از شهری به شهر دیگر بافشاری می‌کردند، رفتن نمی‌توانستند مگر با راهنمایی ایزدان و شاید به یاری دیوان! - آنگاه از بهترین جایها و استانها که فراز آفریدم «ایرانویج» و «هدایی تی» است. آن را بدان سبب و هدایی تی می‌گویند که در آن جویهای زیرزمینی روان و انبار است.

- دوم جای که آفریدم مسکن «سفدیان» است و گنامینوی پرمرگ بر چراگاههای آن ملخ را فراز آفرید تا بدان گوسفندان و بدان را پرمرگ گرداند.

- سوم جای از بهترین جایها که آفریدم «مرو» نیرومند است. و گنامینوی پرمرگ بر آن جنگ را فراز آفرید.

- و آنگاه چهارم از بهترین جایها «بلخ» نیکو را آفریدم تا اندر آن درفش را افراشته دارند و گنامینو بر آن پستی و بلندی بسیار پدید آورد.

- پنجم از بهترین جایها و استانها که آفریدم «نسای میان مرو و بلخ» است و گنامینو نیز بر آن شك و تردید را به وجود آورد. مگر باشد شك در وجود خدا و دیوان؟!

- ششم از بهترین جایها و استانها «هرات» را آفریدم و آئینی که اگر کسی در خانه‌ای بمیرد، دیگران تا نه شب در زمستان و در طول يك ماه در تابستان آن خانه را رها کنند و بروند، اما گنامینوی پرمرگ بر آن شیون و زاری را آفرید.

- آنگاه هفتم از بهترین جایها که فراز آفریدم «کابل» است و گنامینوی پرمرگ بر ضد آن بت پرستی را فرود آورد.

- هشتم از بهترین جایها که آفریدم «اورو»ی پر چراگاه است و گنامینو بر ضد آن تسلط جویی را آفرید.

- نهم از بهترین جایها که فراز آفریدم «خنن» محل سکونت گرگانیان است. و گنامینو

بر ضد آن بزرگترین گناه را فرود آورد...

- آنگاه دهم از بهترین جایها و استانها که آفریدم «هره‌مند» نیک به دیدار است. و گنامینو بر ضد آن دفن کردن مرده را به وجود آورد.  
- یازدهم از بهترین جایها که فراز آفریدم «هیرمند» ثروتمند باشد و گنامینو بر آن فراز آورد جادوگری را.

- و دوازدهم از بهترین جایها و استانها «ری» را آفریدم که در آن دیندار و ارتشتار و کشاورز باشند و گنامینو بدگمانی را بر آن فرود آورد.

- سیزدهم از بهترین جایها و استانها «چَخر» توانا و پارسا را آفریدم و گنامینو بر ضد آن بدتر گناه بی جبران را آفرید یعنی سوزاندن مرده را.

- آنگاه چهاردهم از بهترین جایها که فراز آفریدم «وَرَن» باشد که در آن فریدون زاده شد برای کشتن ضحاک و گنامینو سهمگین گناه را آفرید یعنی عادت ماهانه نابهنگام را در زنان.

- پانزدهم از بهترین جایها و استانها که آفریدم «هفت هندوگان» است و گنامینو گرمای سهمگین و عادت ماهانه بسیار زیاد در زنان را فراز آورد.

- شانزدهم از بهترین جایها که آفریدم «ارنگستان» (= روم) است و گنامینو بر آن زمستان دیوان آفریده را داد.

اگر وضعیت شهرهایی را که هر مزد خلق کرده است در نظر بگیریم، می بینیم در نخستین بند، او از آفرینش آسمان و زمین و ایجاد کار و به حرکت در آوردن هیرمند سخن می گوید و اینکه مردم در روستاها خواهند ماند به شرطی که آن مکانها از دو جریان اشاره شده در فوق یعنی آب و کار برخوردار باشند زیرا سهم عظیم آنها را در زندگی نمی توان نادیده گرفت به ویژه آب که در کشاورزی در ایجاد آبادیها و شهرها و در زدودن ناپاکیها نقش بسیار مهم و سازنده ای داشته است. در این مورد حتی بعدها و نیز هم اکنون نمی توانیم به سادگی از کنار آن رد شویم بدون آنکه اهمیتش را نادیده بگیریم.

از دیدگاه تاریخی نیز آب و نقش اقتصادی آن در شکل گیری نظامهای سیاسی مورد بحث بسیاری از مورخان و جامعه شناسان قرار گرفته و در «شیوه تولید» همیشه نقش ارزنده آن مورد توجه بسیار بوده مقدس شمرده می شده است. استرابون از ستایش آب در نزد ایرانیان می گوید «... وقتی ایرانیان می خواهند برای آب نیاز و فدیة بفرستند به کنار جویبار یا چشمه می روند و در کنار آن گودالی حفر می کنند و درحالیکه سرودهای مفصلی می خوانند مراسم قربانی را طوری که آب آلوده نشود انجام می دهند».



مُطهر بودن آب در زمانهای بعد نیز در ایران خاصه در بخشهای شیعی نشین و در فرهنگ تشیع در پیوند با معارف اسلامی برجستگی بیشتری پیدا کرده اهمیت ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است.

در بندهای بعد که هرمزد از مهاجرت سخن می‌گوید به خوبی موقعیت جغرافیایی طبیعی و اقتصادی «ایرانویج» را ترسیم می‌کند، چرا که از نظر او «ایرانویج» دارای تمام خوبیهای طبیعی است از باروری زمین گرفته تا وجود آبهای زیرزمینی و سطح الارضی که هر لحظه آدمیان را وسوسه می‌کند تا راهی آنجا شوند. اما مهاجرت از نظر هرمزد زمانی پذیرفته است که مردم از نیکان باشند و در این مهاجرت راهنمایی آنان را ایزدان بعهدہ گیرند و نه بدکیشان و بداندیشان که در زیر سلطه اهریمن به سر می‌برند.

در جایی دیگر سخن از نیرومندی به میان می‌آورد. اگر توجه کنیم آنجا که سخن از نیرومندی است (مرو) سرزمینی بوده که همیشه مورد تهاجم بیگانگان قرار می‌گرفته و اغلب در آنجا جنگ و خون‌ریزی اتفاق می‌افتاده است. «... و گن‌مینوی پرم‌گ بر آن جنگ را فراز آفرید.» پس لاجرم نیرومندی برای شهر امر مقدسی به شمار می‌آمده، زیرا این نیرومندی مسئله دفاع را در پی داشته است، دفاع از شهر و پاسداری از هویت اجتماعی و نگهبانی از دین، دنیا و آخرت.

در جایی دیگر از (ری) سخن می‌گوید که در آن سه قدرت مهم روحانی، نظامی و اقتصادی را بهم پیوند داده (... که در آن دیندار و ارتشتار و کشاورز باشند.) و می‌خواهد از درون آن اخلاق، حمایت و پاسداری از خاک و کار و پیشه را مطرح سازد.

... به همین صورت خلقت همچنان ادامه پیدا می‌کند و بالاخره می‌بینیم در اساطیر ایرانی ایجاد شهرها، ایجاد کار و اخلاق بر مبنای سه اصل پندار گفتار و کردار نیک چیزی است که از هر فرد صادر می‌شود، به خواست او «ایرانویج» آفریده می‌شود تا مردم در آن کار کنند، کشت و زرع کنند، دامداری کنند و به آرامش زندگی بگذرانند. او مسکن سفیدان، هرات، کابل، ری و... را می‌آفریند و در مقابله با او اهریمن دست به کار شده شر و بدی، شک و تردید، بدگمانی، شیون و زاری، بت‌پرستی و... تا از مردمان سلب آرامش و آسایش کند.

### \* بی‌نوشتها و مأخذ:

۱. اساطیر یونان و روم، پیرگریمال، ترجمه احمد بهمنش، ۱۳۵۶:
۲. اساطیر یونان و روم (افسانه‌های خدايان)، سعید فاطمی، تهران، ۱۳۲۷:

۳. اساطیر ایران، مهرداد بهار، تهران، ۱۳۵۲:
۵. اساطیر ایرانی، ا.جی. کارنوی، ترجمه احمد طباطبائی، ۱۳۴۱:
۶. حماسه سرایی در ایران، ذبیح الله صفا، چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۳:
۷. مقدمه بر فلسفه ای از تاریخ، سرجا الیاده، ترجمه بهمن سرکاراتی، تهران، ۱۳۶۵:
۸. شاهنامه شناسی (مقاله کنگ دز و سیاوش) مهرداد بهار، تهران، ۱۳۵۲:
۹. بنیان اساطیری حماسه، ملی ایران، بهمن سرکاراتی تهران، ۱۳۵۷:
۱۰. شاهنامه شناسی (مقاله کنگ دز و سیاوش)، مهرداد بهار تهران، ۱۳۵۷:
۱۱. ونیدیداد (فصل اول)، ترجمه منیژه احدزادگان:
۱۲. باورها و دانسته‌ها در لرستان و ایلام (مقدمه)، محمدحسین باجلان فرخی، تهران ۱۳۵۸.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی